Omniscient Reader's Viewpoint

قسمت هفتم: سردستر

مترجم
SENKU

Omnicient
Reader's viewpoint
کتاب‌خوان دانای کل
اسامی دیگر
Reader's Viewpoint -
ORV
نویسنده:
Shing-Song
مترجم:
Senku

بخش دوم، قسمت هفتم: نقش اصلی.

زمان انتخاب حمایت کننده تمام شد.

هنگامی که داشتم ناپدید شدن پیام رو توی هوا نگاه میکردم، نفس عمیقی کشیدم.

تعدادی از درخشنده ها جذب انتخاب شما شده اند.

الان شروع میشه...

درخشنده، "اژدهای شعله های سیاه بی پایان" از انتخاب شما ناراضی است.

درخشنده های متعلق به گروه "ابر سیاه" از خشم "اژدهای شعله های سیاه بی پایان" به لرزش درآمده اند. شما توسط هیچکدام از درخشنده های این گروه برای مدتی حمایت نمیشوید.

جای تعجب نداشت، انتظار همچین چیزی رو داشتم. فقط بخاطر اینکه پذیرفته نشده کاری کنه که زیردستاش هم منصرف بشن...البته از اونجایی که از این درخشنده طرفدار کیم نام وون بود چیز دیگه ای هم ازش توقع نداشتم.

Myanimes.ir

درخشنده،"حاکم آتش شیطان صفت" از شما نا امید شده است.

او در آینده برای شما عدالت را اجرا خواهد کرد.

در مورد " فرشته ی مقرب،اوریل" یکم ناامید شدم.در نگاه اول درخشنده های"کاملا خوب" به سختی از کسی متنفر میشن، مگر اینکه یک بی عدالتی بزرگ انجام داده باشن.

درخشنده،"توطئه گر مرموز" به انتخاب شما علاقه مند شده است.

200سکه به شما کمک رسانی شد.

درمورد"توطئه گر مرموز" تعجب کردم. جدا از اینکه اسم مسخره ایی که داره، شاید یکم توجه رو جلب کرده باشه.

درخشنده،"زندانی گلدن هدباند" به انتخاب شما علاقه مند شده است.

و در مورد "دانای بزرگ بهشتی"...

Myanimes.ir

کمی مضطرب بودم. آیا تصمیم درستی رو گرفتم؟ هیچی نمیدونم. شاید موقعیت عالی که جلوی چشمام بود رو از دست دادم.

شما هیچ حمایت کننده ای انتخاب نکردید.

اما انتخاب کردن یک اسپانسر به این معنی بود که قدرت هات محدود بشه. قرارداد درخشنده ها هیچوقت عادلانه نیست. من میتونستم زنده بمونم، اما بازی دست اونا میشدم. اگه حدس هام درست باشه، راه دیگه ایی هم هست که بدون انتخاب کردن یک درخشنده قوی بشی. شاید راه دیگه ای هم بود که نخواهی جسم خارجی یک درخشنده بشی.

-«هاها! چشمام داره درست میبینه؟...آیا اینجا یک انتخاب جالب نیست؟ البته یک فرصت دیگه هم داری.»

چشم های حلال مانند دوکائبی برای چند لحظه روی من خیره شده بود.

-«خیلی خب همگی. همه تون حمایت گرتون رو انتخاب کردید. همینجا استراحت کنید، من میرم تا سناریوی بعدی رو آماده کنم. 10دقیقه دیگه میبینمتون.»

Myanimes.ir

بعد از اینکه انتخاب حمایت کننده تموم شد دوکائبی رفت. به ما گفت که استراحت کنیم. اما این 10دقیقه واقعا بدجنسانه بود. در 10 دقیقه من باید این وضعیت رو ارزیابی میکردم و برای سناریوی بعدی آماده میشدم، سعی کردم مهارتامو توی سرم صدا کنم...

(لیست شخصیت ها) و (کتاب خوان دانای کل). هنوز ارزش واقعی اینارو نمیدونستم اما حس خوبی نسبت بهشون داشتم.

-«همه دور هم جمع بشید!»

همه ی کسانی که زنده مونده بودن دور من جمع شدن. اولین کسی که دستش رو جلو آورد لیی هیونسونگ بود،:«سلام! من لیی هیونسونگ هستم.»

-«کیم دووکجا هستم.»

-«از آشنایی باهات خوشبختم... با اینکه نمیدونم این کلمه ها با این وضعیت جور در میاد یا نه...همونطور که قبل تر گفتم، من یک سربازم...یک سرباز بودم»

-«گفتی نمیتونی با جوخه ات تماس برقرار کنی؟!»

-«متاسفانه نمیتونم...!»

قدرت دستش قابل توجه بود. من باید لیی هیونسونگ رو با خودم ببرم. شاید به قیافش نخوره اما در آینده یک شخص بسیار ارزشمند میشه.

لیی هیونسونگ به نگاه کرد و گفت،:«آه دووکجا؟»

-«بله؟»

-«میخواستم ازت تشکر کنم. اگه بخاطر تو نبود ما همه مون مرده بودیم.»

-«نه، اصلا کار مهمی نبود!»

لیی هیونسونگ تعظیم کرد و گفت،:«حتی اگه زنده میموندم فکر نکنم میتونستم به عنوان یه آدم عادی زندگی کنم. خیلی ممنونم. و من...خجالت زده ام.»

ذهنم یکم گیج شده بود. درواقع، لیی هیونسونگ حتی بدون من هم میتونست زنده بمونه.

Myanimes.ir

یک نفر دستش رو روی شونه ام انداخت و با خنده گفت،:«هاها! معامله گر ما یک کار بزرگ انجام داده. دووکجا، من رو میشناسی؟»

حتی بدون اینکه نگاهی بهش بندازم میتونستم بفهمم کیه، دستش رو از روی شونه ام برداشتم و گفتم،:«میدونم، هان میونگو.»

-«چی؟ هان میونگو؟ نباید من رو رئیس بخش صدا کنی؟»

هان میونگو هنوز سعی داشت از رتبه اش داخل این وضعیت استفاده کنه. اون واقعا پادشاه قدرت طلبی بود.

با صدایی تمسخر آمیز بهش گفتم،:«اینجا شرکت نیست!»

با قیافه ای عصبانی پاسخ داد،:«ها؟ اینجارو ببین. سعی داری سرکار نری الان؟ آداب معاشرتتو از کجا یاد گرفتی؟»

بعد از اینکه صورت عصبانی هان میونگو رو دیدم یادم افتاد که جهانی که میشناختم به پایان رسیده. مردی که جلوم بود داخل دنیای قبلی آدم خون خواری بود و من یک طمعه برای اون آدم بودم. همیشه همینطوری بوده...

هان میونگو ادامه داد،:«نمیدونم چجوری دربارش فکر کنم، اما توی رفتارت زیاده روی کردی. درست نمیگم؟ اگه تو حشره هارو داشتی چرا از من رشوه نگرفتی و فقط به من ندادیشون؟ چرا اونجوری پرتشون کردی؟»

جوابی ندادم...

-«دووکجا تو باید با من خوب باشی. چقدر زمان مونده تا قراردادت به پایان برسه؟»

در دنیای قبلی من خیلی ضعیف بودم اما الان فرق داره...

-«هان میونگو!»

-«بله؟»

-«خفـــــــه شو!»

با تعجب گفت،:«چـ..چی؟ چطور جرعت میکنی با من اینجـ..»

Myanimes.ir

با عصبانیت سرش فریاد کشیدم،:«هنوز وضعیت رو درک نمیکنی؟ مگه همین الان اون جونور نزدت؟ هنوز فکر میکنی شرکت وجود داره؟!»

صورت هان میونگو سفید رنگ شد. همونطور که داشتم حرفمو میزدم به بقیه نگاه کردم، باید کاری میکردم همه بفهمن...

-«هان میونگو فقط تنها مشکل نیست! همه تون باید از خواب غفلت بلند شید. همونطور که دوکائبی گفت، این یک خواب یا بازی نیست!»

هیچکس حرف نزن....

ادامه دادم،:«فکر کنم همتون به سختی وضعیت رو فهمیده باشید. مهارت های خاصی که در بخش اطلاعات دیدید...این وضعیت دقیقا مثل یک بازیه...هنوز کسی هست که وضعیت رو نفهمیده باشه؟»

هیچکس دستش رو بالا نیاورد. این برای کسی که داخل کره جنوبی زندگی میکنه چیز غیرقابل فهمی نبود. بخاطر استفاده زیاد گوشی این روزها، کسی نبود که تو عمرش بازی نکرده باشه. حتی اگر بازی نکرده باشن حداقل یک ناول خوندن.

Myanimes.ir

لیی هیونسونگ آهی کشید و گفت،:«این دقیقا مثل یک ناوله که موقع خدمت میخوندم، اما نمیتونم باورش داشته باشم. این یک خواب نیست؟»

با صورتی جدی گفتم،:«این واقعیته...!»

جواب قانع کننده ام باعث شد چشم های لیی هیونسونگ بدرخشه.

لیی هیونسونگ به شما اعتماد کمی دارد.

قدرت درک کردن لیی هیونسونگ برای شما مقداری اضافه شد.

لیی هیونسونگ سرش رو در نشانه تایید تکون داد و گفت،:«این خیلی خوبه که مطمئنی. الان چیکار کنیم؟ دووکجا نقشه ایی داری؟!»

بدون تردید جواب دادم،:«ما باید حرکت کنیم!»

هان میونگو با صدایی ترسیده گفت،:«بریـ..بریم؟دیوونه ایی؟»

Myanimes.ir

ایندفعه یوو سانگا وارد بحث شد و گفت،:«دووکجا فکر نمیکنم...»بنظر میومد هیچکدومشون هنوز بیدار نشده باشن.

-«پس تا کی میخواید اینجا بمونید؟» بحث کردن من بی فایده بود. اون بیرون دریایی از هیولاها بود. اما اینو میدونستم که به سرعت باید از اینجا خارج شیم...

ادامه دادم،:«درباره ی خانوادتون فکر کردید؟ فکر میکنید خانوادتون توی این جهنم جاشون امنه؟»

یوو سانگا با ناراحتی گفت،:«خط یه مدته که خراب شده...» براستی که خانواده در کره جنوبی چیز خیلی مهمیه! حتی لیی هیونسونگ و هان میونگو با کلمه خانواده ناراحت شدن.

شونه های لیی گیل یونگ که سرش رو خم کرده بود رو گرفتم. اولین کسی که وضعیت رو فهمید یوو سانگا بود،:«بریم! من میرم بیرون!»

هان میونگو با گریه گفت،:«نـ..نه! نشنیدی اون موجود چی گفت؟ همینجا استراحت کنید! اگه تکون بخوریم شاید سرمون منفجر بشه!»

Myanimes.ir

-«بیاید رای گیری کنیم!»

یوو سانگا اولین نفر دستش رو بالا آورد، بعد از من لیی گیل-یونگ. ولی فقط یک نفر برای من مهم بود...

لیی هیونسونگ گفت،:«...من باید برم به پایگاهم اما بنظر خطرناک میاد. تازه اون اخطار هم بود!»

-«لعنت بهتون! خودتون برید! من نمیام! شنیدید؟ من نمیام!»

هان میونگو بدرد من نمیخورد، لیی هیونسونگ مهمتر بود. من باید لیی هیونسونگ رو با خودم ببرم هرجور شده...

صدای بنگ بلندی اومد...

تـــــــــــــق!

در کلفت آهنی صدای بلندی داد. در آهنی واگن 3707 آروم آروم داشت باز میشد.

Myanimes.ir

صدای گریه هان میونگو با صدای کر کننده ی دوباره در آهنی نادیده گرفته میشد...

تـــــــــــــق!

یک نفر سعی داشت در رو از پشت باز کنه. یک اتفاق ناگهانی بود باید فکر میکردم چیکار کنم. سناریوی بعدی بود؟ نه. دوکائبی هنوز برنگشته. پس...

سریع یادم افتاد. موهای بدنم سیخ شدن و بدنم شروع لرزش کرد. "اون" اومده.

هان میونگو فریادی کشید و به سمت در رفت،:«چـ..چی؟ همگی بیاید در رو نگه داریم!» لیی هیونسونگ هم داشت پشت سرش میرفت که من متوقفش کردم و گفتم،:«تو نمیتونی کاری کنی!»

-«چی؟»

-«باید سریع از اینجا بریم!»

با نگاهی سنگین به در آهنی نگاه کردم...

Myanimes.ir

-«ها؟ اما...»

-«اگه الان نریمـــ...»

تنها زنده مانده واگن 3707. من میدونستم کی پشت اون در آهنی بود...

-«...همه مون قبل از شروع سناریو بعدی میمیریم!»

درسته "اون" داشت میومد. نقش اصلی "واقعی" این داستان...

پایان قسمت هفتم

***

***

***

Myanimes.ir

Omniscient Reader's Viewpoint

قسمت هشتم: نقش اصلی

مترجم
SENKU

این قسمت دارای قسمت هایی میباشد
که شاید برای همه مناسب نباشد

بخش دوم، قسمت هشتم: نقش اصلی.

به چشم های لیی هیونسونگ و هان میونگو خیره شدم و گفتم،:«میخواید شانس تون رو بیرون از قطار امتحان کنید یا میخواید توسط اون یارو کشته شین؟ یکی رو انتخاب کنید!»

لیی هیونسونگ با قیافه جدی پرسید،:«دووکجا هیچ راهی هست که بشه فهمید اون فرد یک دشمنه؟!»

-«از اونجایی که داره از یک واگن دیگه میاد، یعنی اینکه یک بازمانده است. اگه مارو ببینه...»

بجای اینکه جمله ام رو تموم کنم به واگن خونین نگاهی انداختم. لیی هیونسونگ نگاه من رو دنبال کرد و به آرومی گفت،:«...من خیلی بی دقتم. بیاید یک راه خروج پیدا کنیم!»

هان میونگو هراسان تر از قبل گفت،:«بـ..برو! سریع باش!»

Myanimes.ir

بالاخره این دوتا هم وضعیت رو متوجه شدن. افراد دیگه ی واگن ها هم همین اتفاق براشون افتاده، اما اونقدر شانس نداشتن که حشره پیدا کنن...

-«این خرابه!»

-«لعنت بهش از اینور هم نمیتونیم بریم!»

همونطور که داشتم به فریاد های لیی هیونسونگ و گریه های هان میونگو گوش میدادم، بقیه درهارو چک کردم. دیگه چیزی مثل دیوار نامرئی نبود که بشه لمسش کرد.

به غیر از درهایی که به واگن هارو بهم وصل میکرد، 8 تا در دیگه بود که به بیرون از قطار میرفت. هنوز 3تا در دیگه بود که چک نشده بودن...

تـــــــــــــق!

در آهنی به نظر میومد تا یک دقیقه دیگه بیشتر دووم نمیاره.

Myanimes.ir

جدا از اینکه نقش اصلیه، توقع نداشتم از همون اول همچین قدرتی داشته باشه!
صادقانه بخوام بگم، تعجب کرده بودم که میتونست همچین در آهنی کلفتی رو بشکونه.

-«دووکجا! اینجا...»

یک دکمه بسته/باز کردن دستی پیدا کردم ولی...

-«لعنت بهش!»

دکمه ی بسته/باز کردن کار میکرد اما در بطور کامل باز نمیشد. در یکم باز میشد اما بعدش سریع بسته میشد، به نظر میومد که در گیر کرده!

لیی هیونسونگ با چهره ای نا امید گفت،:«...این یکی هم که انگار خراب شده.»

-«بقیه درها چی!؟»

-«به نظر میاد که این تنها راه خروجمونه!»

Myanimes.ir

برای یک هیچ مشکلی نداشت، اما فاصله بین دو در برای یک زن و مرد بالغ خیلی باریک بود تا ازش رد بشن. هان میونگو و لیی هیونسونگ سعی کردن در رو باز کنن اما هیچ تکونی نخورد.

سکه های شما: C 4700

یکی از استفاده های سکه این بود که قدرت های بدنی ات رو افزایش بدی. من درحال حاضر 2700 سکه برای اینکه استقامتم رو لول 10 کنم استفاده کردم.

اگه از بقیه ی سکه هام استفاده میکردم تا قدرتم رو ارتقا بدم، مشکل حل میشد. اما کار عاقلانه ایی نیست که همه ی سکه هام رو بخاطر یه وضعیت مسخره استفاده کنم.

درآخر فقط یک راه مونده بود...

رو به لیی هیونسونگ گفتم،:«لیی هیونسونگ، از مهارتت استفاده کن!»

لیی هیونسونگ با تعجب گفت،:«ها؟ مهارت...»

Myanimes.ir

خیلی آروم "لیست شخضیت" رو فعال کردم.

مهارت خاص "لیست شخصیت" فعال شد.

اطلاعات شخصیت:

اسم: لیی هیونسونگ

سن: 28 سال

درخشنده کمک رسان: استاد پولادین

قابلیت خاص: سربازی که به بی عدالتی پشت کرده است

مهارت های خاص: جنگ با سرنیزه (لول 2)،استتارکردن (لول 2)،شکیبایی (لول 2)

نشان:فشار کوه بزرگ (لول 1)

قدرت های بدنی: استقامت (لول 8)،قدرت (لول 8)،سرعت عمل (لول 7)، قدرت جادویی (لول 5)

میانگین کلی: قدرت های بدنی عالی داره. جدا از اینکه از بی عدالتی فرار میکنه، اون مورد توجه یک درخشنده قوی قرار گرفت.

اطلاعات لیی هیونسونگ بدون هیچ محدودیتی به ذهنم اومد. خوشبختانه، درخشنده ای که انتخاب کرده همون درخشنده داخل ناول هست.

Myanimes.ir

-«وقتی "بخش اطلاعات" رو باز کرده بودی باید چکش میکردی. لیی هیونسونگ تو یک سربازی پس باید مهارتی باشه که بتونی تو این وضعیت ازش استفاده کنی!»

-«خب...یکدونه دارم اما نمیدونم چجوری ازش استفاده کنم...!»

-«فقط به استفاده کردن ازش فکر کن!»

-«کار میکنه...؟»

-«کار میکنه. من چند لحظه پیش همین کارو کردم.»

لیی هیونسونگ چیز دیگه ایی نگفت و شروع کرد نفس عمیقی گرفتن.

-«هـــــــــــه!»

بازو های لیی هیونسونگ وقتی در رو گرفت شروع کرد به بزرگ شدن. این "فشار کوه بزرگ" بود.

Myanimes.ir

درواقع "فشار کوه بزرگ" یک مهارت نبود، یک نشان بود. و یک نشان نیرویی بود که از درخشنده حمایت کننده میومد. من از کلمه "مهارت" استفاده کردم تا کسی بهم شک نکنه.

تق! تق! تق! تق!

صدایی مثل به هم خوردن چرخ دنده اومد و بعدش در شروع کرد به حرکت کردن.

هان میونگو با تعجب گفت،:«چی؟! این یارو عجب قدرتی داره!»

با تحسین گفتم،:«همینه! این خیلی عالیه! ادامه بده.»

لیی هیونسونگ به شما اعتماد دارد.

قدرت درک کردن لیی هیونسونگ برای شما اضافه شد.

بجای شک و تردید، قابل اعتمادتر شدم. لیی هیونسونگ ساده تر از اونی بود که فکر میکردم.

Myanimes.ir

-«زود باشید، پیاده شید!»

آهی از راحتی کشیدم. لیی گیلیونگ رو به لیی هیونسونگ دادم و گفتم،:«لیی هیونسونگ، بچه رو پشتت حمل کن.»

-«اوکیه.»

حالا که در باز شده، اگه درست یادم باشه مشکل اصلی الان در آهنی نیست...

دوکائبی با چهره ایی عصبانی بالای پل دونگو پدیدار شد و فریاد کشید،:«...آه، واقعا؟ میدونستم این اتفاق میوفته! بهتون گفتم جایی نرید، لعنت بهش! سناریو هنوز شروع نشدهـ..»

هان میونگو دستش رو دور سرش گرفت انگار که میدونست الان منفجر میشه و با گریه گفت،:«واااااای! میدونستم این اتفاق میوفته! بهتون نگفتم که نباید بیرون بیایم؟!»

هیچ نگرانی وجود نداشت...

Myanimes.ir

دوکائبی ادامه داد،:«...آههه. کاریش نمیشه کرد. شما آدم های خیلی خوش شانسی هستید!»

به این خاطر بود که سناریوی دوم موقعه ایی شروع شد که در باز شد.

آغاز سناریوی دوم

+

سناریوی دوم ـــ فرار

دسته بندی: فرعی

مقدار سختی: E

شرایط اتمام سازی: از پل خراب شده رد شوید و وارد ایستگاه "اوکسو" شوید.

مدت زمان: 20 دقیقه

حق الزحمه: 200 سکه

بازنده: ؟؟؟

+

یوو سانگا با چهره ای متعجب شده پرسید،:«دووکجا یک چیز عجیب وجود داره. داره میگه "پل خراب شده"، اما پل هنوز سالمـ..»

Myanimes.ir

-«نگران چیزی نباش و بدو! سریع باش!»

-«فهـ..فهمیدم!»

یوو سانگا داشت راست میگفت. پل خراب نشده...قراره خراب شه!

-«دووکجا سریع باش!»

-«دارم میام!»

چون ما **خیلی زود** از قطار پیاده شدیم، پل هنوز سالم بود. دوکائبی گفتش 10دقیقه وقت دارید استراحت کنید و آماده شید، اما ما 3دقیقه زودتر فرار کردیم.

شاید بعضی ها بگن کار بزدلانه ایی هستش، اما این سناریو بدون همچین میانبری راحت نیست. به خصوص اگه من با چندتا ضعیف مثل یوو سانگا و لیی گیلونگ گیر کنم.

Myanimes.ir

یوو سانگا نفس زنان گفت،:«براستی که لیی هیونسونگ یک سربازه و استقامت بالایی داره!»

-«حرف نزن! نفس کم میاری!»

لیی هیونسونگ جلوی همه با بچه درحال دویدن بود. اون یک هیولای طبیعی بودش که بدون اینکه سکه ایی برای ارتقای قدرت های بدنیش استفاده کنه درحال دویدن بود. تازه جمع لول، استقامش، قدرتش و سرعت عملیش رو همدیگه 23 میشد.

بعد لیی هیونسونگ هان میونگو و نزدیکش من و یوو سانگا بودیم. فاصله کمی بود، اما من فکر میکردم که به موقع میرسیم.

-«آه، اون چیه؟!»

فریادهای هان میونگو رو میشنیدم. وسط رودخانه "هان" یک گرداب بزرگ به وجود اومده بود که آب رو با فشار زیاد به بیرون پرتاب میکرد.

و یک هیولای بزرگ وسط گرداب بود. یک "ایکیسور". مشکل اینجا بود که اندازه ایکیسور دو برابر سایز ایکیسوری بود که از پشت شیشه دیدیم.

این یک"ابلیس دریا" نبود؛ اون..."**حاکم دریا**" بود.

"ابلیس دریا" به تنهایی در درجه 7 هیولاها طبقه بندی میشه. حتی اگه به این درجه 9 هیولاهای زمینی رو بدیم، برای یک انسان خیلی سخت هست تا باهاش روبه رو بشه، یه آدم عادی به سختی میتونه با یک درجه 7 بجنگه دیگه چه برسه درجه 9.

جور دیگه ای بخوام بگم، این موجود رو نمیشد در سناریو های اول کشت، البته این اینجا نبود تا کشته بشه، برای کار دیگه ایی اومده بود.

تـــــق! تـــــق!

رودخانه "هان" مثل اینکه سونامیی قرار بیاد شروع به خروشیدن کرد. ایکیسور تکون خورد و شروع کرد به بلعیدن پایه های پل!

-«پل داره میشکنه!»

رو به یوو سانگا گفتم،:«بدو! اگه بدوییم میتونیم رد بشیم!»

Myanimes.ir

200 متر تا مقصدمون فاصله داریم هنوز. اگه محاسباتم درست باشه با این سرعتی که داریم میتونیم از پل قبل از اینکه خراب بشه رد بشیم.

دوکائبی با خنده گفت،:«اگه بازی آسون باشه که جالب نیست!»

البته، ما وقتی میتونستیم از پل رد بشیم که اتفاقی مثل این نیوفته...

میزان سختی سناریو عوض شد.

میزان سختی سناریو: E→D

صدای خنده دوکائبی میومد که میگفت،:«به نظرت اگه فرار کنید جالب میشه؟ بیاید یکم حال و هوارو عوض کنیم!»

افکار شیطانه مردگان برگشته است.

منطقه با ابر سیاه پوشیده شده است...

دیوها از خواب خود بیدار شده اند.

Myanimes.ir

صدای چیزی اومد که انگار داشت از پشت مارو تعقیب میکرد و یوو سانگا آروم گفت:«زامـ..زامبی؟!»

آدم هایی که مثل زامبی بودن داشتن به ما نزدیک میشدن. بعضی از اونها آدم هایی بودن که با ما داخل واگن بودن.

با عجله گفتم،:«یکم دیگه مونده تا برسیم! سریع باشید!»

مسافت مونده تا ایکیسور کمتره شده بود. خوشبختانه، لیی هیونسونگ و لیی گیلیونگ از خط امن رد شدن. مشکل بقیه ماها بود.

هان میونگو جیغ زد،:«عوضـــــــــی ها!»

تعداد دیوها خیلی زیاد بود...اگه فقط آدم هایی بود که داخل واگن بودن ما میتونستیم راحت فرار کنیم اما مشکل چیز دیگه ای بود...

راننده ماشین هایی که روی پل مرده بون به دیو تبدیل شده بودن. مسیری که لیی هیونسونگ باز کرده بود و رد شده بود پر از دیو بود. به آدم های روی پل و ایکیسور که داشت نزدیک میشد نگاهی کردم...

-«...سریع بشینید رو زمین!»

دیگه دیر شده بود...

بـــــــــــــــــــنگ!

پایه های پل وقتی ایکیسور اونهارو دندون گرفت لرزش بدی کردن...دندان های ایکیسور میان خاک میدرخشید و درخشش روی آب خون آلود رودخانه افتاده بود. بوی خون و آب گندیده ایی منطقه رو پر کرده بود...

بدنم رو کش آوردم و بلند شدم.

بعد از اینکه گرد و خاک از بین رفت، منطقه دور و برم رو دیدم. تیکه های بتن خرد شده، و فولاد پاره شده همه جا ریخته بود. لاشه ی بدن دیوها که ایکیسور تیکه تیکه کرده بود همه جا پخش شده بود.

-«دوو...کجا؟»

Myanimes.ir

هان میونگو و یوو سانگا کمی اونورتر از روی زمین بلند شدن. یکی از پاهای هان میونگو بخاطر زمین لرزه له شده بود.

لیی هیونسونگ و لیی گیلیونگ از اون طرف پل درحال فریاد زدن بودن اما به نظر میرسید صداشون توسط یه دیوار محافظتی مسدود میشه...

الان چیکار کنم؟ من فقط بر اساس خراب شدن پل نقشه کشیده بودم. توقع نداشتم هان میونگو و یوو سانگا هم با من بمونن.

همون موقع صدایی شنیده میشد...

یک نفر بخشش یک درخشنده را دریافت کرده است.

سناریوی درخشنده ها،"ماشین دئوس ایکس" فعال شد.

همراه با صدا یک پل نورانی که از نور ساخته شده بود روی باقی مانده های پل دونگو ساخته شد.بعد یک پیام جلوی چشم هام پدیدار شد...

+

{ ماشین دئوس ایکس ـــــــ پل زوج }

Myanimes.ir

توضیحات: پل نورانی که توسط یک درخشنده ساخته شده. فقط تعداد زوجی از افراد میتوانند از پل رد بشوند. پل بعد از اینکه تعداد زوجی از افراد از آن رد شدن ناپدید میشود.

+

-«دووکجا، توی سرم یکدفعه...»

چشم های یوو سانگارو دیدم که داشت چرت و پرت میگفت. به سختی میتونستم وضعیت رو ارزیابی کنم.

"ماشین دئوس ایکس". درخشنده ها اشتباه بزرگی کردن که در سناریو دخالت کردن.

-«... این کمک رسان یوو سانگاس.»

نمیدونستم کدوم درخشنده است، اما یکی یوو سانگارو به عنوان جسم خارجی خود انتخاب کرده و میخواسته که اون زنده بمونه.

"ماشین دئوس ایکس" یک پدیده کمیاب داخل "راه های زنده ماندن" هست. و یوو سانگا کسی بود که باید درحال حاضر میمرد.

یک لحظه کنجکاو شدم. کدوم درخشنده کمک رسانه یوو سانگا هست؟

اطلاعات این شخص در لیست شخصیت ها قابل خواندن نیست.

این فرد در لیست شخصیت ها وجود ندارد!

تعجب کرده بودم...

نمیتونستم با مهارتم اطلاعاتش رو ببینم؟ چرا؟ آیا پشت زمینه ایی ویژه داره که نمیتونم ببینم؟ یا یک محافظ فکری داره؟ اما اگه اون از همون اول همچین چیزی داشت...نه ،صبرکن ببینم. شاید این...

صدای گیج شده یوو سانگارو شنیدم،:«دووکجا، الان چیکار کنیم؟»

زمانی برای فکر کردن نبود...

صدای گرداب داخل رودخانه میومد...

Myanimes.ir

ایکیسور یک پایه پل رو خورده بود و داشت بدنش رو میچرخوند تا به اونور رودخانه بره. لبهام رو گاز گرفتم و یکبار دیگه توضیحات پل رو خوندم...

فقط تعداد زوجی از افراد میتوانند از پل رد بشوند

در آخر "ماشین دئوس ایکس" اسباب بازی بود که توسط درخشنده هایی که قتل عام رو دوست دارن ساخته شده.

هیچ راهی نبود که همه زند بمونن. بدن هان میونگو درحال لرزش بود و چشم هاش،چشم های من رو دید..

در آخر یک نفر باید بمیره...

پایان قسمت هشتم

***

***

***

Myanimes.ir

Omniscient Reader's Viewpoint

قسمت نهم: نقش اصلی

مترجم
SENKU

این قسمت دارای صحنه هایی میباشد
که شاید برای همه مناسب نباشد

بخش دوم، قسمت نهم: نقش اصلی.

همین موقع یوو سانگا فریاد زد،:«دووکجا، پشت سرت!»

به آرومی به جلو خم شدم وقتی یک مشت خونین از بالای سرم رد شد، یک مشت آشنا با انرژی زیاد بود.

احساس کردم چیزی داره روم میوفته و سریع فاصله گرفتم. احتیاجی نبود که بفهمم چی پشت سرمه.

یک دیو درجه 9. انسانی که توسط ابر سیاه آلوده شده بود.

به همین خاطر بود که دیو ها به عنوان یک موجود خطرناک طبقه بندی شده بودند، جدا از اینکه درجه 9 هستند. دیوها از بدن معمولی آدم ها ساخته میشن. اما اگه میزبانشون فرق کنه خطرناک میشن.

برچسب اسم پسر دبیرستانی با سری آسیب دیده رو دیدم...

Myanimes.ir

-«...کیم نام وون!»

کسی که سرش چند دقیقه پیش منفجر شده بود الان داشت به عنوان یک دیو به من حمله میکرد.

تارهای صوتی کیم نام وون که منفجر شده بود در حالت عجیب غریبی بود.

مهارت خاص" کتاب خوان دانای کل" فعال شد.

این فرد هوشیاری ندارد، کتاب خوان دانای کل غیرفعال میشود.

لعنت بهش توقع اینو داشتم.

ران پام توسط ناخن های سیاه بلند کیم نام وون زخمی شد...

دردی که مثل سوختن بود در کل پام پخش شد.پوستی که توسط چاقو زخمی نمیشد الان توسط ناخن پاره شده.

Myanimes.ir

این دلیل اصلی بود که دیوها خیلی خطرناک بودن. دیو ها قوی تر از اونی میشدن که قبلا بودن.

-«یوو سانگا، سریعـ..»

وقتی داشتم صحبت میکردم چیزیو حس کردم. بدون اینکه پشتم رو نگاه کنم میدونستم چه اتفاقی داره میوفته...

-«ولم کن! بذار برم! دووکجا!»

هان میونگو که تا الان داشت لنگ لنگان راه میرفت، یوو سانگا رو داشت روی یک شونه حمل میکرد و با سرعت حیرت انگیزی داشت حرکت میکرد.

درخشنده،"توطئه گر مرموز" سادگی شمارا تحسین میکند.

درخشنده،"حاکم آتش شیطان صفت" فداکاری شما را تحسین میکند.

100سکه به شما کمک رسانی شد

...من فداکاری کنم؟

Myanimes.ir

راستی، جوری که داشت میدویید خیلی عجیب بود. جدا از اینکه یک پا بیشتر نداره، سرعت دوییدنش مثل یک قهرمان ماراتون بود.

این نمیتونه یکی از مهارت های هان میونگو باشه وقتی همچین شکم بزرگی داره. پس این باید نشانی باشه که حمایت کنندش بهش داده باشه.

{*اسب دونده تک پا* }

درخشنده ای که این نشان رو بهش داده میشناختم. لیست شخصیت رو روی هان میونگو استفاده کردم.

اطلاعات این فرد در "لیست شخصیت ها" قابل خواندن نیست

دوباره لیست شخصیت ها درست کار نمیکرد.

اگه درست یادم باشه لقب" اسب دونده تک پا" از درخشنده" شیاد فلج" میاد.

Myanimes.ir

"شیاد فلج" چیزی مثل محافظ فکری به هان میونگو نداده. هان میونگو همچین مهارتی هم نمیتونسته از اول داشته باشه. درواقع مهارت من بخاطر قدرت هان میونگو نبود که کار نکرد.

...خیلی احمقم.

این فرد در" لیست شخصیت ها" وجود ندارد

وقتی داشتم به پیام نگاه میکردم خنده ام گرفته بود.

چرا انقدر سخت فکر میکردم وقتی پیام داشت منظورشو به من میرسوند. "لیست شخصیت ها" فقط اطلاعات شخصیت هارو میخونه.

یوو سانگا و هان میونگو داخل ناول راه های زنده ماندن وجود نداشتن. اونها کسایی بودن که اگه من نجاتشون نمیدادم میمردن. طبیعی بود که من نمیتونستم اطلاعتشون رو با لیست شخصیت ها ببینم.

-«گروک! گروک!»

Myanimes.ir

از یک طرف کیم نام وون و دیوها به من داشتن چرت و پرت میگفتن. و از طرفی دیگر هان میونگو نصف راه رو رفته بود.لیی هیونسونگ و لیی گیل-یونگ وارد منطقه امن شده بودند و نمیتونستم ازشون کمک بخوام.

واقعا وضع نامساعدی بود. نمیتونم به تنهایی از پل رد بشم...

سریع یک فکری به ذهنم رسید. باید یکی از دیوهارو بگیرم و از پل رد بشم؟ارزش تلاششو داره، اما درصد موفق شدنم خیلی کم هست. برعکس اسمشون، دیوها در گروه موجودهای غیر انسانی طبقه بندی میشدن، این به این معنیه که اونها به عنوان یک شخص حساب نمیشدن.

چندتا دیو تعادلشون رو از دست دادن و پایین پل افتادن و غذای ایکیسورها شدن. مثل ماهی پیرانا، ایکیسورا دیوهارو صدها تیکه کردن.

ترس دوباره من رو گرفت. حتی اگه یک ثانیه تعداد افراد روی پل فرد میشد، منم مثل اونا غذای ایکیسورا میشدم. غیرممکن بود که تنهایی رد شم. الان چی؟

-«...بیا یکم آروم باشیم!»

این جمله رو با خودم گفتم و سعی کردم آروم بشم. من باید آروم میشدم. هنوز یه چندتا راه حل قابل استفاده بود. ولی درحال حاضر باید مشکل های جلو روم رو اداره کنم. تنفسم رو کنترل کردم و رفتم بین دیوها.

خوشبختانه اونقدر سخت نبود که اونهارو با استفاده از کمی زور بندازیشون پایین پل.

تعداد دیوهارو با انداختنشون پایین کم کردم. تایمر دوکائبی داشت توی آسمون چشمک میزد...

15 دقیقه

-«آخیش...»

ناخن هایی بلند از نقطه ی کوری امد و استخوان شونه ام رو شکوند. اصلا اهمیت نداشت که چقدر آروم بودم یا چقدر اطلاعات داشتم، بدن تمرین ندیده ام رو نمیتونستم کاری کنم.

حمله های وحشیانه کیم نام وون هر لحظه داشت سریع تر میشد...

Myanimes.ir

{ شونه راست }

{ ران راست }

{ پیشونی }

مجبور بودم ریتم رو متوقف کنم، به سختی ناخن هارو کنار زدم و به پای کیم نام وون لگدی زدم.

اما این آدم همه ی احساساتشو از دست داده بود و درد رو حس نمیکرد. کمی رفتم عقب و به تکه آهنی برخورد کردم. صدای نعره ایکیسور رو از پایین پل میتونستم بشنوم.

چند درخشنده از بدبختی شما لذت میبرند.

200 سکه به شما کمک رسانی شد.

تا الان 5000 تا سکه داشتم. برای یک تازه کار مقدار سکه زیادی بود.

-«واو، تو خیلی خوب بلدی زنده بمونی. خیلی خب حالا درخشنده ای علاقه داره به این دوست بدبختمون کمک کنه؟!»

Myanimes.ir

صدای تحقیر آمیز دوکائبی بود. دلم میخواست این صدارو از بین ببرم.

-«خدایی؟ هیچکس کمک نمیکنه؟»

خیلی عجیب بود اگه یک درخشنده کمکم میکرد بعد از اتفاقی که در انتخاب حمایت کننده افتاد.

-«چی بهتون گفتم؟ باید یکیو انتخاب میکردید وقتی زمانش رو داشتید. چقدر حیف!»

کیم نام وون همینطور به من حمله کرد و بالا تنه ام خیلی آسیب دید.البته منم سمت چپ بدنش رو با چاقو زخمی کرده بودم. بخاطر اون زخم روده های کیم نام وون مثل طناب بهش آویزون شده بود.

برای اینکه یک دیو رو کاملا بکشی باید قلبش رو له کنی، اما پوست دور قلب یک دیو خیلی سخت هستش.حتی چاقوی سوئیسی هم نمیتونه خراشی روی اون پوست بندازه.

لعنت بهش اگه فقط یکدونه مهارت رزمی داشتم...

Myanimes.ir

مهارت خاص " نشانه گذاری" فعال شد.

" نشانه گذاری شخصیت ها" فعال شد.

درحال بارگذاری افراد نشان شده...

افرادی که نشان شده اند.

1- شیطان خیالی، کیم نام وون (میزان درک: 25)

2- شمشیر پولادین، لیی هیونسونگ (میزان درک: 35)

3- جای خالی...

"نشانه گذاری". من که بیشتر 3000 قسمت از راه های زنده ماندن خوندم، هیچوقت اسم این مهارتو ندیدم. اما بطور غریزی میدونستم چطوری ازش استفاده کنم.

-«فعال کردن "نشانه گذاری" شماره یک.»

بنظر میومد صفحه هایی از کتاب داره داخل ذهنم ورق میخوره. صحنه هایی بود از کیم نام وون داخل ناول راه های زنده ماندن بود.

"هاهاهاهاها! من خیلی قوی هستم!"

Myanimes.ir

"بمیرا! بمیرا! بمیرا!"

"یک جهان جدید قوانین جدید نیاز داره!"

خاطرات کیم نام وون وارد بدن من شد و عضلاتم شروع کردن به بزرگ شدن. قدرت یک نفر دیگه داشت به من میرسید.

نشانه شماره یک فعال شد.

لول "نشانه گذاری" پایین است، کم کردن زمان فعال سازی.

زمان فعال سازی: 1دقیقه.

1 دقیقه کافیه...

میزان درک شما از شخصیت کمه، پس فقط یکی از مهارتهای اون برای شما فعال میشود.

بلکنینگ لول 1، برای شما فعال شد.

کیم نام وون نفس های سنگینی میکشید و به سمت من حمله ور شد. بدنش رو یک هاله سیاه گرفته بود.

Myanimes.ir

تمام انرژیم رو روی پاهام گذاشتم و به سمتش حمله ور شدم. اگه دوتامون یک نوع مهارت داشته باشیم، قطعا من میبرم!

این لحظه من شده بودم کیم نام وون. قاتل روانی که همراه نقش اصلی بر دنیای راه های زنده ماندن حکومت میکرد.

"زمانی که "بلکنینگ" استفاده میشد، "شیطان خیالی" میدان جنگ شکست ناپذیر بود."

-«گیـــــوک!»

چاقوی سوئیسی پوست کیم نام وون رو پاره کرد. از بالای دست چپش تا قلب چاقو گوشت و عضله رو پاره کرد. صدای پاره شدن رگهاش به گوشم میخورد. اگه هنوز چشم داشت الان به من خیره شده بود.

-«کیـــوگ! همه رو بکش! بـــمیر!»

پسر جوون که نسبت به دنیا و همه چیز بدبین بود سعی داشت از این بدبینی فرار کنه. اگه راه های زنده ماندن شروع نشده بود، شاید به دانشگاه میرفت و بعد از گرفتن مدرکش از زندگیش لذت میبرد.

-«...نمیـــخوام...بـــمیرم!»

بدون اینکه باهاش خداحفظی کنم، دیدمش که به پایین پل پرت میشه. با وجود اینکه یک شخصیت نفرت انگیز بود، اما نمیتونستم جلوی احساساتی شدنم رو از بین ببرم.

میزان درک شما از شخصیت کیم نام وون افزایش یافت.

نشانه شماره یک غیرفعال شد.

وقتی قدرت داشت از بدنم خارج میشد احساس خستگی میکردم.

هنوز 10دقیقه زمان مونده بود و یک عالمه دیو روی پل بودن.

بی منطق بود که بخوام با استقامت لول 10 ام با همشون مبارزه کنم. اگرچه از همون اول هم علاقه ایی نداشتم که تکی باهاشون درگیرشم...

یکم دیرشده. الان دیگه باید بیاد.

صدای له شدن گوشت آدم به گوشم میخورد.

Myanimes.ir

صدای شکستنی امد، انگار که منتظر بوده. حدس زده بودم. فکر میکردم میره کارای مسخره مثل جمع آوری پاداش و جایزه میکنه.

صدای برخورد گوشت یک نفر با یکی دیگه میومد. اما بیشتر شبیه این بود که یک گرز داره گوشت رو له میکنه.

درواقع من اینهمه سکه جمع کردم و فکر میکردم میتونم با نقش اصلی مقابله کنم.

اما الان میفهمم که چقدر اشتباه کردم...

از قطار مترو تا اینجا دیوها روی زمین له شده بودن، به نظر میرسید که یک تانک از روی همه شون رد شده باشه. آیا واقعا این منظره رو یک انسان درست کرده؟؟!

دیوهای بدون سر فهمیدن که یک چیزی خیلی عجیبه و شروع کردن به چرخیدن، اما دیگه دیر شده بود.

بـــــــنگ!

Myanimes.ir

THUD
THUD

مردی که همه دیوهارو کشته بود جلوی من وایساد. نیرویی پرقدرت، بدون هیچ اسلحه ایی همه ی دیوهارو فقط با یک جفت مشت کشته بود...

از قبل خودم رو آماده همچین صحنه ایی کرده بودم اما عرق از سر و صورتم داشت میریخت.

باهاش مقابله کنم؟ غیرممکن بود! حتی اگه لول قدرت های بدنیم دوبرابر میشد، هیچ شانسی علیه اش نداشتم.

با نگاهی سرد بهم گفت،:«تو، کی هستی؟»

نگاه سردش رو به من انداخت. من به آرومی "لیست شخصیت ها" رو فعال کردم تا کمی از ترسم کم بشه.

مهارت خاص، "لیست شخصیت ها" فعال شد.

اطلاعات خیلی زیادی درباره این فرد وجود داره. " لیست شخصیت ها" به "لیست خلاصه" تبدیل شد.

Myanimes.ir

اسم: یوو جونگیوک

ویژگی: بازگشت به گذشته (بار سوم)(افسانه ایی)،گیمر حرفه ایی (کمیاب)

مهارت های خاص:چشم بصیرت(لول8)،مبارزه بدون اسلحه(لول8)، تمرین با اسلحه(لول8)،محافظ فکری(لول5)،کنترل جمعیت(لول5)،دلیل آوری(لول5)،تشخیص دروغ(لول4)،...

لیست مهارت های خاصش همینطور ادامه داشت. قبل از اینکه به آخر لیست برسم، یک جفت دست قوی گردنم رو گرفت.

با عصبانیت فریاد کشید،:«تو! چجوری زنده موندی؟!»

"اولین راه" زنده ماندن در یک دنیای ویران شده. تنها کسی که میتونست اون راه رو نشون بده، جلوی من وایساده بود.

"یوو جونگیوک عقب رونده". قتل عام بزرگ این دنیا از این فرد شروع میشه...

پایان قسمت نهم

***

Myanimes.ir

Omniscient Reader's Viewpoint

قسمت دهم: نقش اصلی

مترجم

SENKU

این قسمت دارای صحنه هایی میباشد
که شاید برای همه مناسب نباشد

بخش دوم، قسمت دهم: نقش اصلی

این صحنه رو اگه هر کسی میدید خنده اش میگرفت. یک مرد بزرگ رو از گردن بلند کردن و مثل میمون آویزون شده.

صورت دلواپس لیی هیونسونگ رو از پشت دیوار محافظتی میتونستم ببینم. اما اون نمیتونست بفهمه دقیقا داره چه اتفاقی میوفته، من اون رو میتونستم ببینم اما اون نمیتونست.

با خشکی گفت،:«اسم!»

-«چی؟!»

-«اسمت چیه؟»

فقط این نوع حرف زدن متفاوتو ببین، دقیقا مثل یک شخصیت اصلی. اما الان موقعیت خوبی نیست که مسخرش کنم.

-«کیم دووکجا.»

Myanimes.ir

-«چه اسم عجیبی!»

-«آره اینو زیاد میشنوم!»

یوو جونگیوک مشت محکمی بهم زد. همین لحظه شکمم فرو رفت و احساس کردم معده ام قراره بترکه.

-«آخ...!»

جدا از اینکه پوستی دارم که چاقو بهش بخوره میشکنه، مشت یوو جونگیوک خیلی درد داشت.

-«بدن سختی داری! فهمیدی چطوری از سکه ها استفاده کنی؟»

-«دقیقا مثل تو...»

Myanimes.ir

بـــــنگ! یک مشت دیگه به شکمم خورد. ایندفه به سختی تونستم ناله نکنم. لول قدرتش باید حداقل 15 باشه. براستی که هیولاهایی، که از اول زندگیشون هیولا بودن چیز دیگه ایی هستن.

-«جواب الکی نده! از الان به بعد هرچی میپرسم جواب بده. فهمیدی؟!»

جواب ندادم. حدس میزدم این اتفاق بیوفته. هرچند این بدترین وضعیتی بود که دعا کرده بودم اتفاق نیوفته. از همون اول، یوو جونگیوک ترسناک تر از هرکس دیگه ایی بود.

شخصیتش بعد از اینکه سه بار به گذشته برگشته خسته و کوفته شده. اصول زندگی کردن رو از بین برده تا بتونه به خواسته اش برسه. یوو جونگیوکی که جلو من وایساده هیچ تردیدی نمیکنه تا به چیزی که میخواد برسه.

-«جوابت؟»

-«فهمیدم...!»

-«احترام بذار!»

Myanimes.ir

-«اگه نخوام چی؟»

ایندفعه هردوتا دستم رو بالا آوردم تا جلوی مشت رو بگیرم. احساس کردم همه استخونام شکست، درد ضربه همه جای بدنم رو گرفته بود. چشم های یوو جونگیوک از تعجب باز شد.

شخصیت،" یوو جونگیوک " علیه شما گارد گرفته است.

اهمیتی نمیدم چیکار میکنه. قرار نیست بخاطر اینکه شخصیت اصلی ناوله، بذارم با من مثل کیسه بوکس رفتار کنه.

-«ببخشید اما تو از من جوونتری، گیمر حرفه ایی، یوو جونگیوک. بنابراین کسی که باید احترام بذاره تویی نه من!»

-«تو منو میشناسی...؟»

-«اره میشناسم! من کارمند یک کمپانی بازی سازی هستم.»

Myanimes.ir

دروغ گفتم. حتی اگه برای یک کمپانی بازی سازی کار میکردم، خیلی سخت بود که اسم تمام گیمرای حرفه ایی اون بازی رو یاد بگیرم. در واقع، تا همین الان یوو جونگیوک فقط شخصیت اصلی یک ناول بود.

ادامه دادم،:«تو خیلی معروفی! یک زمانی من طرفدار تو بودم!»

اینکه معروف باشی چیز خاصی نیست. همچنان، اینکه طرفدارشم یک دروغ نبود.

در 3000 قسمت دوستش داشتم، تشویقش کردم، گله کردم و متنفر شدم ازش.

-«طرفدار. این کلمه رو خیلی وقته نشنیدم.»

یوو جونگیوک صورتی نوستالژیک به خودش گرفت. به نظر میومد که توی خاطراتش گم شده بود و داشت همه اش رو نگاه میکنه ولی...فقط برای یک لحظه اینجوری بود.

-«ایندفعه گستاخی ات رو میبخشم. اما وضعیتت هیچ تغییری نکرده!»

-«درسته.»

Myanimes.ir

پایین پاهام رو نگاه کردم که بالای چاله ایی بزرگ تاب میخوردن.

-«فقط یک سوال ازت دارم.»

با صورتی کنجکاو گفتم،:«بپرس.»

-«چجوری توی قطار زنده موندی؟»

انتظار همچین سوالی داشتم.

-«اگه جواب بدم میذاری زنده بمونم؟»

-«خواهیم دید.»

دروغ داشت میگفت. فقط با نگاه کردن به صورتش میتونستم بفهمم. من تنها خواننده ناول راه های زنده ماندن بودم.راه حل های بی شماری توی ذهنم به وجود اومد. چی میتونستم بگم تا این عقب رونده لعنتی رو قانع کنم؟

Myanimes.ir

قدرت درک کردن شما از شخصیت،" یوو جونگیوک "درحال اضافه شدن است.

میزان درک شما از این شخصیت به اندازه کافی بالا است...

چی...؟

شرایط استفاده از مرحله دوم "کتاب خوان دانای کل" کامل شد.

آیا مایل به فعال کردن این مهارت خاص را دارید؟

بعد از فعال کردنش تونستم ذهن یکی دیگه رو مثل کتاب بخونم...

«فقط کیم نام وون و لیی هیونسونگ از اون واگن باید زنده میموندن...»

«و کیم نام وون مرد و بقیه زنده موندن»

«چجوری این زنده مونده؟»

«اصلا این کی هستش؟»

«ازش اطلاعات بکش! اگه چیز مزخرفی پیدا کردم...میکشمش»

تونستم همه افکار الانشو بخونم... الان واقعا وضعیت بحرانی بود. اما نمیتونستم زبونم رو بچرخونم و حرف بزنم.

Myanimes.ir

زمان باقی مانده : 5 دقیقه

داستان رو شروع کردم. تا جایی که تونستم داستان رو کوتاه و مختصر و با استفاده از کلمات مناسب تعریف کردم. از لحظه ایی بود که دوکائبی وارد صحنه شد و تا پایان سناریوی اول، و البته مهارت هایی که گرفتم و اطلاعات مهم رو حذف کردم.

با تعجب ازم پرسید،:«...با کشتن حشره از سناریو رد شدی؟»

-«شانس باهامون بود!»

انقدر تعجب کرده بود که فکر کنم یادش رفته بود دهنش باز بود.

«آینده کاملا تغیر کرده!»

اون کاملا شوکه شده بود. درحالت عادی آدم های داخل واگن 3807 همدیگه رو میکشتن و فقط کیم نام وون و لیی هیونسونگ زنده میموندن.

-«چشم های تیزی داری. از کجا فهمیدی داخل واگن حشره هست؟»

غریزه کشتن چشم های یوو جونگیوک رو گرفت و یکدفعه موج افکار وارد ذهنم شد.

«نکنه این یارو هم میتونه به گذشته برگرده؟»

«اگه باشه،مجبورم بکشمش!»

تعجب نکرده بودم که سوتفاهمی براش پیش اومده باشه سریع دهنم رو باز کردم و گفتم،:«یک انفجار!»

-«انفجار؟»

-«بخاطر انفجار تونستم یک حشره رو جلوی واگن پیدا کنم!»

مغز یوو جونگیوک سر این کلمه ها هنگ کرد.

-«ساده تر توضیح بده!»

براش توضیح دادم،:«وقتی یک چیزی منفجر شد، یک بچه که تور حشره گیری دستش بود افتاد زمین. از روی شانس بود البته.»

Myanimes.ir

-«اتفاق عجیبی هستش...!»

-«همه ی اتفاق ها عجیبن! اگه باورم نداری از آدمایی که پشت اون دیوار وایسادن بپرس. پسری که اونجا هستش اون تور رو انداخت!»

پشت حصار محافظتی مردم هنوز داشتن مارو نگاه میکردن. سناریو هنوز تموم نشده بود پس نمیتونستن بیان و با ما حرف بزنن.

یوو جونگیوک اونجارو نگاه کرد اما هیچ واکنشی از خودش نشون نداد. رنگ چشم هاش عوض شد و خاطراتی که به نظر میومد مال اون باشه از ذهن من رد شد.

«پس که اینطور.»

«انفجار..»

«این یارو یک عقب رونده نیست.»

«این کسی نیست که آینده رو تغییر داد، درواقع آینده...»

«بخاطر من تغییر کرد.»

من مردن مردم از درد زیاد رو دیدم و یوو جونگیوک داشت نگاهشون میکرد...

«برخلاف دفعه های قبلی بازگشتم، من داشتم ایندفعه آدم میکشتم!»

Myanimes.ir

بخاطر فعال شدن "کتاب خوان دانای کل" من میتونستم احساس درد و عذاب وجدان یوو جونگیوک رو حس کنم.

-«سوالات تموم شد؟»

-«...آره.»

-«پس میتونی منو زمین بذاری؟ درضمن بیا باهم دیگه بریم ایستگاه" اوکسو". اونقدر زمان نمومده تا سناریو تموم بشه!»

با چهره ای سرد پاسخ داد،:«فکر نکنم!»

درهرصورت، نقش اصلی برای یک دلیل نقش اصلیه...

ادامه داد،:«هرچیزی که گفتی منطقی به نظر میاد.»

من تاحالا هیچ نقش اصلی مراقبی مثل یوو جونگیوک ندیدم.

Myanimes.ir

«هیچ تازه کاری نمیتونه انقد آروم باشه»

«اون بطور غیر معمولی به این دنیا عادت کرده»

«احتمالا کیم نام وون هم این کشته»

«اون الان خطرناکه بیشتر تا مفید بودن»

چشم راست یوو جونگیوک به رنگ طلایی در اومد و شروع کرد به درخشیدن. سریع فهمیدم داره چیکار میکنه. درواقع اگه ازش استفاده نمیکرد خیلی عجیب بود...

قوی ترین مهارت شناسایی یوو جونگیوک،"چشم بصیرت". چشم بصیرت مهارت درجه اِس اِس هستش، که "بخش اطلاعات" و همینطور اطلاعات مخفی هدفش رو نشون میده.

تا زمانی که ازش استفاده میکنه، کل مشخصات من رو میفهمه. از طرفی دیگر، چیز خوبیه. من هنوز "قابلیت" و "مهارت های خاص ام" رو نمیدونم. اگه یوو جونگیوک اطلاعات من رو بتونه بفهمه، منم میتونم بفهمم. بعدش امیدوارم بتونم با اطلاعتی که دارم از این قضیه فرار کنم.

مهارت خاص،"دیوار چهارم" فعال شد.

"دیوار چهارم"، استفاده از مهارت "چشم بصیرت" را کشف کرد.

Myanimes.ir

جرقه ایی توی هوا پدیدار شد و یوو جونگیوک چند قدمی عقب رفت.

«...چـــــی؟»

یوو جونگیوک چشم راستش رو پوشوند و با پریشانی من رو نگاه کرد و گفت،:«تو... مشخصاتت چیه؟!»

واقعا؟ منم همین سوالو از خودم دارم...

"دیوار چهارم"، چشم بصیرت را مسدود کرد

نمیدونستم که یک مهارت دارم که میتونه چشم بصیرت رو مسدود کنه. بعد از "نشانه گذاری"،"دیوار چهارم" بود. همه چیز پیچیده شده، حتی اگه همه چیو بهش توضیح بدم باورم نمیکنه.

«همینجا باید بکشمش!»

Myanimes.ir

اون آدمیه که به چیزی که نمیدونه باوری نداره.

-«یوو جونگیوک!»

اگه اینطوریه باید همه چیو عوض کنم...

-«تو به یک همراه قابل اطمینان نیاز داری!»

-«...منظورت چیه؟»

-«تو نمیتونی سناریوی 46 ام رو به تنهایی رد کنی! تا الان متوجه اش نشدی؟»

یوو جونگیوک چشم هاش رو باریک کرد و گفت،:«تو از کجا میدونی؟ نکنـ..»

-«اهمیتی نداره من چی هستم!»

به چشم های یوو جونگیوک خیره شدم و گفتم،:«مهم ترین چیز اینه که من میتونم کمکت کنم.»

«اون یک عقب رونده نیست. اگه عقب رونده بود من از اون غیرمطلع نبودم.»

«پس این کیه؟»

«احتمالا...؟»

اگه نمیتونستم راهم رو مخفی کنم و اگه بهترین راه رو نداشتم، فقط یک کار بود که از این وضعیت فرار کنم؛ اینکه راهی نشون بدم که طرف مقابلم گیج بشه.

-«یوو جونگیوک من آینده ایی که تو ازش خبر نداری رو میدونم!»

شخصیت" یوو جونگیوک" از "تشخیص دروغ" استفاده کرد.

"تشخیص دروغ" تایید کرد که حرف های شما دروغ نیست...

چشم های یوو جونگیوک به آرومی باز شد و گفت،:«چجوریـ..؟»

-«دیگه چجوری؟»

«امکان نداره. جز "آنا کرافت" کس دیگه ای هم آینده بین هست؟ تازه اونم داخل کره جنوبی؟»

Myanimes.ir

"آینده بین". در راه های زنده ماندن این تنها ویژگی بود که میتونست آینده رو ببینه و قدرت اینو داشت که همه ی مهارت های "آشکار سازی" رو باطل کنه. درواقع فقط یک نفر در راه های زنده ماندن ویژگی "آینده بین" رو داشت.

«فقط یک "آینده بین" میتونه چشم بصیرت من رو باطل کنه.»

هیچ جوابی ندادم و یوو جونگیوک لبهاش رو گاز گرفت و گفت،:«تو احتمالا میتونی از "نگاهی به آینده" استفاده کنی؟»

-«آره یک چیزی شبیه به همون.»

-«پس میدونستی که من قراره اینجا باشم؟»

-«آره.»

«پس که اینطور. اگه این یک "آینده بین" باشه همه حرکت هاش قانع کننده است.»

حال و هوای بحث داشت عوض میشد. این تنها شانسمه...

-«من میدونم که یوو جونگیوک قدرت های خاصی داره. تو هم اطلاعاتی از آینده داری. مگه نه؟»

جوابی نداد...

با پوزخندی گفتم،:«اما اون اطلاعات هیچوقت کامل نیست.»

تنها نقطه ضعف یک عقب رونده.

به این معنی بود که آینده تغییر میکرد وقتی از اطلاعاتی که از آینده داشتن استفاده میکردن. جور دیگه ایی بخوام بگم همه اونایی که از عقب رونده استفاده میکنن در آخر در جهانی زندگی میکنن که اطلاعاتی ازش ندارن.

-«من رو همکار خودت کن. من میتونم همه ی جاهای خالی آینده رو برات پر کنم!"

هیچ یاری بهتر از یک "آینده بین" برای یوو جونگیوک نمیتونه وجود داشته باشه.درواقع من میتونستم نقش یک "آینده بین" رو بازی کنم، از اونجایی که من تنها خواننده این داستان بودم.

Myanimes.ir

1 دقیقه تا پایان سناریو

یوو جونگیوک سرش رو خم کرد و شروع کرد به فکر کردن.

«یک "آینده بین" خیلی مفید میتونه باشه»

50 ثانیه تا پایان سناریو

«فقط سناریوی 46ام نیست. حتی بعدش جنگ با"کالاتوسترا"اما....واقعا میتونم بهش باور داشته باشم؟»

40 ثانیه تا پایان سناریو

«همکار...»

و همونطور که من داشتم با نگاهی مضطرب به ساعت نگاه میکردم یوو جونگیوک سرش رو بالا آورد.

-«من تصمیمم رو گرفتم. من تو رو همکار خودم میکنم!»

Myanimes.ir

فکر کردن زیاد قدرت بدنی شمارا از بین برد.

مهارت خاص،" کتاب خوان دانای کل" غیرفعال شد.

نمیدونم بخاطر خستگی یا آسودگی خاطر بود، اما مهارت غیرفعال شد. الان صورت یوو جونگیوک مثل یک کتاب فلسفه غیرقابل خواندن بود.

یوو جونگیوک من رو از "پل زوج" داشت رد میکرد.البته من هنوز از گردن گرفته شده بودم،اما...من فکر کردم که همه چیز درست شده، که من این عقب رونده لعنتی رو قانع کردم و الان توی حالت خوبیه.

تقریبا از پل رد شده بودیم و جلوی دیوار محافظتی بودیم که یوو جونگ-هیوک ناگهانی وایساد.

-«فقط یک چیز دیگه ازت میپرسم.»

-«چی؟»

-«اگه تو یک آینده بین هستی، پس باید آینده خودت رو بدونی. مگه نه؟»

Myanimes.ir

وقتی که چشم های صاف یوو جونگ-هیوک رو دیدم موه های بدنم سیخ شد. امتحانش هنوز تموم نشده بود. فشاری که گردن من رو گرفته بود تنگ تر شد.

-«آخ...!»

دستش من رو بلند کرد و باد ملایمی از زیر پام داشت رد میشد. زیر پاهام کاملا خالی بود-بوی خون که با بوی بد رودخانه "هان" قاطی شده بود و همچنین ایکیسورها با دهان باز به سمت شکارشون میپریدن.

-«دستم رو آزاد میکنم یا نمیکنم؟!»

برای اولین بار شروع کردم به عرق ریختن. بذار فکر کنم. حتی بدون افکارش، من یوو جونگ-هیوک رو بیشتر از هرکس دیگه ایی میشناسم. چشم هام رو بستم و درباره یوو جونگ-هیوک فکر کردم.

20ثانیه تا پایان سناریو

-«یوو جونگیوک!»

Myanimes.ir

من مطمئن بودم میخواد چیکار کنه. اهمیتی نداره چجوری درباره اش فکر کنم. هیچ پایان دیگه ایی وجود نداشت وقتی با یوو جونگ-هیوک برخورد کنی.

همونطور که یک "حاکم دریا" رو دیدم که داره نزدیک میشه گفتم،:«دوتا چیز بهت میگم."

-«...چی؟»

-«یک اینکه من زیر دست تو نیستم. پس امیدوارم از الان به بعد با من خوب برخورد کنی.»

حرفی نزد...

ادامه دادم،:«من با تو همکاری میکنم، به شرطی که تو هم با من همکاری کنی!»

-«خب جوابت چیه؟»

Myanimes.ir

با پوز خندی جوابش رو دادم،:«دست هات از روی گردن من بردار و گمشو، آشغال عوضی.»

بعدش نیرویی که گردن من رو نگه داشته بود ناپدید شد.نیروی جاذبه داشت من رو به سمت خودش میکشید. وقتی داشتم سقوط میکردم صورت یوو جونگ-هیوک رو دیدم، لبخند ملیحی داشت میزد انگار که چیزی خوشحالش کرده باشه.

حروم زاده...!

Myanimes.ir

YOU REALLY ARE A PROPHET.

-«من باورت دارم. تو یک آینده بین هستی!»

نقطه برخوردم دهان باز یک "حاکم دریا" بزرگ بود.

چشمهام رو لحظه ای که با آب سرد رودخانه "هان" برخورد کردم بستم. همونطور که داشتم نفس عمیقی میکشیدم تاریکی گرم و بزرگی من رو بلعید.

شما در اتمام سازی سناریو شکست خوردید!

...لعنت بهش، فکر کنم آخرشم باید از اون روش استفاده میکردم....

پایان قسمت دهم

***

***

***

***

***

Myanimes.ir

Omniscient Reader's Viewpoint

قسمت یازدهم: قرارداد

مترجم

SENKU

بخش سوم، قسمت یازدهم: قرارداد

سنگینی بدنم رو با وارد شدن آب داخل ریه هام حس کردم. من تیکه تیکه نشده بودم چون خوش موقع افتادم. بعد از افتادن وارد یجایی شدم. با همه این ها، من نباید هوشیاری ام رو از دست بدم.

فقط یکم دیگه باید بیدار بمونم.

یجورایی تونستم خودم رو به سطح برسونم و نفسم رو نگه دارم. 10ثانیه، 20ثانیه، 30ثانیه...

به سختی داشتم نفس میکشیدم تا اینکه دستم به یک دیوار در تاریکی خورد.

بعد از اینکه آب رودخانه رو چندین بار بالا آوردم بزور میتونستم نفس بکشم. استقامت لول 10 ام جونم رو از برخورد با آب نجات داد، اما کبودی های بزرگ و کوچیک روی بدنم خیلی دردناک بودن.

برای اینکه مضطرب نشم تنفسم رو کنترل کردم و صفحه گوشیم رو روشن کردم. فکر کردم بعد از اینکه افتادم شکسته باشه اما خوشبختانه هیچیش نشده. خیلی خوشحالم که پول زیادی رو خرج کردم و یک گوشی ضدآب خریدم.

Myanimes.ir

چراغ قوه گوشیم رو روشن کردم و جایی که گیر کرده بودم رو دیدم. تیکه های بزرگ بتن هه جا شناور بودن. شکم ایکیسور از اون چیزی که فکرشو میکردم حال بهم زن تره.

-«لعنت بهش!»

حالت چهره یوو جونگ-هیوک که من رو بدون هیچ تردیدی انداخت و از پل رد شد خیلی واضح بود.

اگه میخواستم همکارش باشم باید زنده میموندم...

این به این معنی نبود که متوجه نشده باشم.

همکار. وزن این کلمه برای یوو جونگ-هیوک خیلی سنگین بود.از اونجایی که بار اول سفر به گذشتش یه شکست بود، اون هیچوقت نتونست یه همکار واقعی پیدا کنه.

خیلی کمیاب بود که آدما به راحتی بتونن با یک عقب رونده همکار بشن.در نتیجه اون همه چیو به تنهایی حل کرده، به عنوان یک ناجی احترامش رو نگه داشتن؛ و اون طبیعتا تنها بود.

Myanimes.ir

برای یوو جونگ-هیوک آدما دشمنش بودن یا زیر دستش.بنابراین این یک تست بود، اگه من میخواستم با اون برابری کنم باید این رو به تنهایی حل میکردم.

...البته این، جوری هستش که یوو جونگ-هیوک به این قضیه نگاه میکنه.

-"من عمرا با کسی مثل تو یار بشم... دیوونه روانی."

به سختی شنا کردم تا روی آب رسیدم و بدنم را روی یک کائوچو که شناور بود انداختم. گرمی شکم ایکیسور نمیذاشت که سرمام بشه. اما تمامی مشکلات از الان شروع میشه.

چشم هام رو بستم و پیامی که چند دقیقه پیش شنیده بودم رو پخش کردم.

شما در اتمام سازی سناریو شکست خوردید

اغاز حق الزحمه.

100سکه از شما برای استفاده از کانال کم شد

درخشنده،" زندانی گلدن هدباند" از حرف های شما خوشش آمد

100 سکه به شما کمک رسانی شد

Myanimes.ir

درخشنده،" حاکم آتش شیطان صفت" به انتخاب شما سرتکان داد

100سکه به شما کمک رسانی شد

درخشنده،" توطئه گر مرموز" از گفته های عجولانه شما نا امید شد

هنوز چندتا دیگه به علاوه چند پیام که درخشنده ها من رو کمک رسانی کردن بود. احتمالا بخاطر مکالمه آخر من با یوو جونگ-هیوک اینهمه پیام بود.

همینطور که داشتم سکه های داده شده درخشنده هارو جمع میکردم احساس ضعف کردم. اگه از همون اول یک حمایت کننده انتخاب میکردم، این اتفاق هیچوقت نمیوفتاد.

اما در تصمیمی که گرفتم هیچ پشیمونی نداشتم. بعد از اینکه با یوو جونگ-هیوک مقابله کردم از این تصمیمم مطمئن شدم.

"دانای بزرگ بهشتی" شاید یک حمایت گر عالی بود، اما باز کافی نیست. اگه میخواستم با یوو جونگ-هیوک مقابله کنم من چیزی بیشتر از حمایت گر نیاز دارم.

و از همینجا شروع میکنم تا به خواسته ام برسم.

Myanimes.ir

دیوارهای معده نعره ایی کشیدن و موج های کوچیک آب وارد شدن. حاکم دریا به نظر میومد که داره جایی میره. صفحه گوشیم رو روشن کردم و زمان رو محاسبه کردم.

با توجه به راه های زنده ماندن، ایکیسور 3ساعت بعد از خوردن غذا اسید معده اش شروع میکنه به تزریق شدن. زمان کمی برام مونده بود.

قیـــــــــــــــــــژ!

قبل از اینکه صدای تحقیر آمیز دوکائبی بیاد صدایی اومد،:«هاهاهاها! خیلی نارحت کننده اس که همچین اتفاقی افتاده. قضیه تازه داشت جالب میشد."

-«...دوکائبی؟»

-«درسته! به نظر نمیاد که ترسیده باشی!»

-«آره چون میدونستم قراره بیای!»

-«هممممم. پس منتظرم بودی؟»

Myanimes.ir

-«البته که منتظرت بودم!»

همه جا روشن شد و دوکائبی پدیدار شد. نمیتونستم فقط از حالت چهره اش حدس بزنم، اما خیلی هیجان زده بود.از عمد آروم گفتم،:«قراره سکه های من رو بگیری؟"

-«سکه هات...؟»

-«باید در ازای باختم در سناریو از من چیزی بگیری!»

-«هممممم. چرا زندگیتو نگیرم؟»

-«اگه قرار بود زندگیمو بگیری، بجای 3تا علامت سوال، مینوشتی "مرگ". به این معنی نیست که این جای صحبت داره؟»

-«...هاهاهاها! چقدر جالب!»

درواقع جمله ام یک معنی داشت. پیام سناریو نوشته بود" *بازنده : ؟؟؟* " این به معنی بود که مجازات بازنده نامشخص بود. اینکه مجازات سکه باشه فقط فرضیه خودم بود. با اینحال، دلیلی داشت که اینقد مطمئن بودم.

Myanimes.ir

ازش پرسیدم،:«درسته مگه نه؟»

این به این خاطر بود که این سناریو رو میشناختم. دوکائبی قبل از اینکه سرش رو در نشانه تایید تکون بده تردید کرد.

-«درست میگی، شگفت انگیزه. اینکه بتونی با همچین سرنخی مجازاتو حدس بزنی... همونطور که از کسی که توجه درخشنده هارو جلب کرده، انتظار میره.»

تحسین صادقانه دوکائبی یجوری بود...

-«همونطور که خودت گفتی با سکه میتونی سناریو های فرعی رو رد کنی، حتی اگه ببازی!»

-«چقدر سکه؟»

-«5100 سکه بده و من میذارم زنده بمونی!»

به اینکه چقدر سکه داشتم نگاه کردم.

Myanimes.ir

نمیتونستم جلوی لبخندم رو بگیرم. این عوضی داره با من بازی میکنه،:«خیلی زیاده!»

-«هاهاها، ولی میمیری. به من مربوطه که سکه هارو قبول میکنم یا نمیکنم. اگه کار اشتباهی کنی همینجا تمومش میکنم.»

با صورتی جدی گفتم،:«پس منو بکش!»

با تعجب گفت،:«...ها؟»

-«بکش منو!»

هیچ جوابی نداد...

با صدایی تحقیر آمیز ازش پرسیدم،:«نمیتونی منو بکشی؟»

Myanimes.ir

دوکائبی هیچ تکونی نخورد.طبیعی بود.اون الان داره با من حال میکنه. از این گذشته، اگه قرار بود بذاره من بمیرم عمرا میومد من رو ببینه. من یا باید زنده میموندم یا مرگ فجیعی داشته باشم...

با عصبانیت گفت،:«خیلی خب ببین، دیگه داری روی اعصاب من راه میری...»

ابروهای صاف دوکائبی با خشم به هم نزدیک شدن.وقتش بود حرف اضافه رو بذاریم کنار و سر اصل مطلب بریم.

-«دوکائبی سطح پایین، بیونگ. کارهای یک استریمر چجوریه؟(Streamer)»

دوکائبی بیونگ، برای اولین بار گیج شد.

-«چجـ...ـوری اسم من رو میدونی؟»

-«جدیدا از پخش برنامه زنده زیاد لذت نبردی،مگه نه؟درخشنده ها خیلی خسیس هستن!»

Myanimes.ir

-«تو کی هســـتی؟ یه آدم چجوری...»

شاخ های بیونگ جرقه ایی زد.طبیعی بود، یه آدم معمولی نباید درباره سیستم "استار استریم" بدونه. اما من یک آدم معمولی نبودم.

چند درخشنده در وجود شما شک کرده اند

چشم های درخشنده،" توطئه گر مرموز" درحال درخشش اند

از الان به بعد، این داستان فقط برای درخشنده ها نیست...

به بیونگ گفتم،:«نظرت چیه بعد از اینکه کانال رو بستی صحبت کنیم؟»

بیونگ یکم نگران بود و کانال رو بست.

کانال #B-7623 بسته شد

بعد از اینکه درخشنده ها رفتن، بیونگ چهره واقعی اش رو نشون داد...

Myanimes.ir

-«آزادانه صحبت کن. میشه بگی یه آدم معمولی چجوری میتونه از پخش برنامه زنده "استار استریم" بدونه؟»

-«اون مهم نیست!»

با تعجب فریاد کشید،:«هـــــا؟»

-«بیونگ، میخوای " شاه دوکائبی ها" بشی؟»

-«چی میگـ..»

-«نمیخوای بهترین استریمر اینترنت بشی، و از گیلدال و دوکاگ، بالا بزنی؟»

رنگ چهره بیونگ داشت عوض میشد...

-«دوکائبی بیونگ، با من یک قرارداد ببند و من قول میدم که تو رو "شاه دوکائبی ها بکنم!»

پایان قسمت یازدهم

***

Myanimes.ir

Omniscient Reader's Viewpoint

قسمت دوازدهم: قرارداد

مترجم

SENKU

بخش سوم، قسمت دوازدهم: قرارداد

سیستم "استار استریم"...

پخش زنده "استار استریم" درست شده بود تا تمام محتویاتش رو برای کل کهکشان پخش کنه. کسانی هم که برنامه رو نگاه میکردن "درخشنده ها" بودن که، در کهکشان های دور نشسته بودن. و کسی هم که این ارتباط رو درست میکرد، دوکائبی ها بودن که یکیشون جلوی من وایساده.

بیونگ قبل از اینکه دهنش رو باز کنه به مدت طولانی درحال خندیدن بود،:«هاهاها! تو دیوونه ایی! یه آدم دیوونه! از وقتی که حمایت درخشنده هارو رد کردی میدونستم!»

-«فکر کنم یه سوتفاهمی برات پیش اومده. من نگفتم حمایت گر من باش!»

یکدفعه خنده اش تموم شد و گفت،:«ها؟»

-«من به خوبی آگاهم که تو یک دوکائبی ضعیف هستی! من قدرت تو رو نمیخوام. من کانالت رو میخوام.»

Myanimes.ir

-«کانالم؟»

-«نمیفهمی چی میگم؟ زبان کره ایت مشکل پیدا کرده؟»

-«نه، میشه درست توضیح بدی؟»

-«خیلی خب، اگه ساده تر بخوام بگم، من میخوام با کانالت یک قرار داد ویژه ببندم.»

بیونگ داشت با هپروتی من رو نگاه میکرد که در آخر منظورم رو فهمید.

-«صبرکن ببینم. الان میخوای با من یک " قرارداد استریم" ببندی؟»

-«آره!»

"قرارداد استریم". درواقع قراردادی هست که بین دوکائبی ها و درخشنده ها بسته میشه.جسم خارجی درخشنده ها روی یک کانال مخصوص قرار میگیرن و دوکائبی بخشی از سکه هایی که جسم خارجی درخشنده ها به دست میارن رو به عنوان کارمزد میگیره، و جسم خارجی یک درخشنده هیچ دخالتی در این قرارداد نمیتونه بکنه.

اسمش رو گذاشتن "حمایت کردن" اما کسی که سرش قرار داد میبندن فقط یک برده هست.

-«هاهاها! خیلی جالبه!»

بیونگ پشت انگشت های کوچیکش داشت میخندید. حال و هوای بحثمون داشت تغییر میکرد.

-«من نمیدونم از اینجور چیزا چجوری سر درمیاری اما آدمی رو نمیشناسم که جرعت به زبون آوردن "قرارداد استریم" رو داشته باشه، تازه از دهن کسی بیرون اومده که حمایت گری هم نداره!»

لحن حرف زدنش تغییر کرد و غریزه کشتن رو توی چشماش میشد دید.حتی یک دوکائبی تازه کار هم نسبت به یک آدم خیلی قویه. اما برای عقبب روندن من کافی نیست.

-«از اونجایی که من هیچ حمایت گری ندارم ارزششو داره یک قرارداد ببندیم.»

Myanimes.ir

-«...چی؟»

-«بنظرت چرا درخشنده ها وارد یک کانال میشن؟»

قیافه بیونگ به دانش آموزایی میخورد که یک سوال سخت ازشون بپرسی. از الان به بعد وقتش بود که برای دوکائبی تازه کار سخنرای بکنم.

-«لازم نیست که انقدر مضطرب باشی، تو درحال حاظر این اطلاعاتو بلدی. اما بیا یکبار دیگه یادآوری کنم برات تا منظورمو بفهمی.»

بیونگ سرش رو تکون داد و آماده گوش دادن بود.

-«افراد"استار استریم" به دوتا گروه بزرگ تقسیم میشه. یکیشون به دنبال سرگرمی ان تا خستگی شون از بین بره. یکیشون هم بدنبال جسم خارجی ان تا باهاشون یک قرارداد ببندن. درست نمیگم؟»

-«آره درسته.»

Myanimes.ir

ادامه دادم،:«به این دلیل، برای اینکه یک کانال معروف داخل "استار استریم" بشی باید یکی از گروه هارو راضی نگه داری. جور دیگه ایی بخوام بگم، تو باید یا با اونایی که دنبال سرگرمی ان باشی یا با اونایی که دنبال جسم خارجی ان. درآخر باید توجه یکیشون رو به خوبی جلب کنی.»

-«خیلی خوب همه چیو میدونی، اما خب که چی؟ این قرارداد چه منفعتی برای من داره؟»

خیلی بی مغزه...،:«من دیگه نمیدونم چقدر نکته باید بهت بگم. بخاطر همینه که تعداد درخشنده هات هنوز سه رقمی نشده.»

با حالتی عصبانی گفت،:«...خفه شو. سریع بگو.»

اینکه میدیدم بیونگ شاخ های کوچیک نازشو به سمتم گرفته، خیلی سخت بود که باور کنم سر مردم رو منفجر کرده. خیلی خب حالا بجای اینکه مسخرش کنیم الان بهترین فرصته.

با جدیت ادامه دادم،:«چی میشد اگه بهت بگم که یک کانال هست که دوتا گروه رو میتونه راضی نگه میداره؟»

Myanimes.ir

با تعجب گفت،:«چی داری میگی؟ همچین چیزی غیرممکنه. حتی اگه ممکن هم باشه فقط برای یک مدت محدوده.»

بیونگ داره درست میگه. دلیل اینکه غیرممکن بود همچین کاری، بخاطر خصوصیات اونایی بود که دنبال جسم خارجی ان. هدف این درخشنده ها این بود که یک جسم خارجی پیدا کنن. به محض اینکه "انتخاب حمایت کننده" تموم بشه کانال رو عوض میکنن. به همین دلیل درخشنده های این گروه مشتری های زودگذری بودن. اما...

نفسی گرفتمو ادامه دادم،:«اما این داستانیه که "انتخاب حمایت کننده" عادی پیش بره.»

-«یعنی چی؟»

-«چی میشد اگه یک جسم خارجی با هیچ درخشنده ای قرارداد نبنده؟ و چی میشد اگه اون جسم خارجی مهارتی نشون بده که از همه ی اونایی که حمایت گر دارن بهتر باشه؟! وجود یک جسم خارجی قوی توجه همه ی درخشنده هارو جلب میکنه. اگه این جسم خارجی هیچ حمایت گری انتخاب نکنه، گروهی که دنبال جسم خارجی ان بدون اینکه کانال رو ترک کنن، عضوش میمونن!»

Myanimes.ir

بیونگ که تعجب کرده بود با چشم هایی درشت شده گفت،:«صبر کن ببیـــنم! دلیلی که یک حمایت کننده انتخاب نکردی همینه...؟»

-«آره درسته.»

-«هاهاهاها! خیلی جالبه.»

بیونگ به من پوزخندی زد و ادامه داد:«بدون هیچ حمایت گری قوی ترین جسم خارجی بشی...اگه همچین چیزی ممکن باشه، دیگه فقط یک آرزو نیست که بهترین کانال "استار استریم" بشی. اما همچین جسم خارجی وجود نداره.»

-«واقعا همچین فکری میکنی؟»

-«...اعتراف میکنم که تو آدم معمولی نیستی. و از همون اول توجه درخشنده هارو جلب کردی، و از اینکه من رو سرگرم کردی ممنونم. ولی تخیلاتت خیلی قویه. بعد از اینکه با اون یارو روبه رو شدی متوجه نشدی؟ یک آدم عادی نمیتونه با کسی که یک حمایت گر داره مقابله کنه! این قانون جهانه!»

-«فکر نکنمـــ..»

Myanimes.ir

بیونگ ادامه داد،:«تو در حال حاضر فرصتت رو از دست دادی. دور و برت رو ببین. این دیگه سناریوی اصلی نیست. تو سناریوی فرعی رو باختی و جونت در خطره. هیچ درخشنده ای الان تو رو نگاه نمیکنهـ..»

-«واقعا؟»

بیونگ دوباره قیافه گیج شده اش رو نمایان کرد...

-«الان که ما داریم حرف میزنیم، بنظرت درخشنده ها اعصابشون بهم نریخته؟ بنظرت الان همشون سروصدا ایجاد نکردن که چرا کانال بسته شده؟»

بیونگ حرفی برای گفتن نداشت...

-«الان همشون بخاطر حجم زیاد کنجکاوی دیوونه شدن-{ این آدم دیوونه کیه که علیه اون عقب رووندە وایساد؟ آیا واقعا یک آینده بینه؟ واقعا میتونه آینده رو ببینه؟ اگه میتونه اینده رو ببینه چرا توسط اون ایکیسور خورده شد؟ }- این چیزهاییه که دارن دربارش فکر میکنن.»

-«تمـ..تمومش کن. تو...»

-«از الان به بعد نشونت میدم. پس خفه شو و هرکار که میگم انجام بده. دوست داری "شاه دوکائبی ها" بشی؟»

نگاه خیره بیونگ به سمت من و صدای نفس نفس زدنش داشت تغییر میکرد. خیلی مضطرب بود. در هرصورت، اگه منو باور هم میکرد هیچی از دست نمیداد.

-«پس اول بیا شرط باخت سناریو رو حساب کنیم. 5100 سکه بهم بده...»

-«چی داری میگی؟ من نباختم!»

-"چی...؟"

-«شاید تا الان بازنده حساب میشدم.»

بیونگ هنوز حالت گیجی رو صورتش داشت. بدنم رو شل کردم و از سرجام بلند شدم، بدن سردم هنوز سفت بود.

-«کانال رو باز کن، الان شروع میشه!»

-«شروع میشه؟ چی شروع میشه؟»

بعدش یک پیامی ظاهر شد.

سناریوی مخفی آماده شد

+

سناریوی مخفی – شاه کُش

دسته بندی: مخفی

میزان سختی:+A

شرایط اتمام سازی: "حاکم دریا" رو بکش و از معده اش فرار کن

مدت زمان: 10 روز

حق الزحمه: 9000 سکه

بازنده: مرگ

+

رو به بیونگ گفتم،:«دیدی؟ مگه بهت نگفتم آماده باش؟»

Myanimes.ir

سه نوع سناریو در "راه های زنده ماندن" وجود داره. سناریوهای اصلی، برای جلو بردن بخش داستانی. سناریوهای فرعی، برای اتفاق های کوچیک که بین اصلی ها پیش میاد. و سناریوهای مخفی، که فقط در شرایط خاص اتفاق میوفتن.

-«میشه بگی چجـ..»

لب های بیونگ از شدت شوکه شدن درحال لرزش بود.

برخلاف سناریوهای اصلی و سناریوهای فرعی که یک دوکائبی مسئول انجامشون بود. سناریوهای مخفی فقط جوری اتفاق میوفتاد که با شرایط خاصشون مواجه بشن.

با پوزخند به بیونگ گفتم،:«تو حتی نمیدونستی. تازه کار.»

-«تو...میشه بگی این یعنی چی؟»

-«بگذریم. اگه من بتونم این سناریو رد کنم، خودم رو ثابت کردم که لیاقت قرارداد رو دارم، درسته؟»

Myanimes.ir

بیونگ با چشمانی گیج اطلاعات سناریو رو دید، و بعدش با نگاهی عجیب به من گفت:«سختی سناریو رو دیدی؟ بنظرت میتونی ردش کنی؟»

با اعتماد گفتم،:«آره!»

قبل از اینکه بیونگ دوباره دهنش رو باز کنه موج کوچیکی از آب به دیواره ی شکم ایکیسور خورد.

-«خیلی خب...اگه بتونی سناریو رو رد کنی من قرارداد رو قبول میکنم!»

-«شرایط و ضوابط قرارداد رو بعد از اینکه سناریو رو رد کردم مذاکره میکنیم.»

-«چقدر به خودت اعتماد داری...میخوام کانال رو باز کنم.لطفا سخت تلاش کن.»

-«یک لحظه صبرکن.»

اگه همین الان میرفت خیلی بد میشد. باید یک چیزی رو چک میکردم.

-«یکاری مونده که انجام ندادی!»

Myanimes.ir

با تمسخر گفت،:«دیگه چی میخوای...؟»

لحن تمسخرآمیز بیونگ خیلی رواعصاب بود...

-«سیستم یک اروری میده. قبل از اینکه بری درستش کن.»

-«چه اروری؟»

-«"بخش اطلاعاتم" باز نمیشه.»

-«امکان نداره، سیستم هیچ اروری نداره. سیستم سناریو عالیه.»

-«خودت یه نگاهی بنداز!»

بیونگ نگاه مشکوکانه ایی به من کرد و چیزی رو آروم زمزمه کرد.

دوکائبی بیونگ، بر روی شما مهارت " تداخل در سیستم " را استفاده کرد

Myanimes.ir

"تداخل در سیستم"...

این یک مهارت دخالت عالی بود که فقط دوکائبی ها میتونستن با حق دخالت در سیستم سناریو ازش استفاده کنن.درواقع غیر معلوم بود که من نمیتونم "بخش اطلاعاتم" رو ببینم یک عرور مال سیستم بود یا نه؟ اما حداقل دوکائبی میتونه یک چیزی پیدا کنه. و حتی اگه نتونست به نفع منه!

مهارت خاص،" دیوار چهارم" فعال شد.

لحظه ایی بعد جرقه هایی توی هوا پدیدار شد و با بیونگ برخورد کردن.

پایان قسمت دوازدهم

***

***

***

***

Myanimes.ir

امیدوارم لذت برده باشید.
لطفا نظراتتون رو برام
بنویسید.
@myanimes
myanimes.ir
@mymangas